

بررسی واژه‌های شناور در رساله «ارشاد المریدین» کمال‌الدین حسین خوارزمی

آذر خانی*

فاطمه مدرسی**، بهمن نزهت***

چکیده

واژه‌های شناور یا مفردات، آن دسته از واژه‌هایی هستند که عنوان صرفی ثابتی ندارند. به عبارتی، این واژه‌ها ما بین دو حوزه ساختواژه و نحو قرار می‌گیرند. از یک سو، واژه اند و از دیگر سو، تعیین معنای دقیق آنها مستلزم دقت در روابط نحوی و جایگاه آنهاست. بنابراین، مقولاتی واژگانی - نحوی به شمار می‌روند. از این رو، باید در ارتباط با دیگر واژه‌های جمله سنجیده شوند تا بتوان آن‌ها را به یکی از مقولات نحوی زبان فارسی نسبت داد. مقاله حاضر با شیوه توصیفی - تحلیلی سعی دارد که این واژه‌ها را در متن کتاب «ارشاد المریدین» کمال‌الدین حسین خوارزمی بررسی کند. براینکه پژوهش حاکی از آن است که واژه‌های بس / بسی، تا، چند / چندین، چنین / چنان، چون / چو، همچو / همچون، چه، دگر / دیگر، که، مگر، هم، همه، هیچ، یک / از واژه‌های شناوری هستند که در این متن به کار رفته‌اند. بیشتر این واژه‌ها در نقش‌های دستوری قید (پرسش، منظور، زمان، شرط، استثنا، تردید، افزایش، نفی و ترتیب)، صفت (مقدار، پرسشی، مبهم و تعجبی)، حرف اضافه، مسندالیه، همپایگی، ضمیر (مبهم، پرسشی، غیرپرسشی و شمارشی) به کار رفته‌اند. در این میان «که» پرکاربردترین واژه شناور این متن است که جمله بعد از آن در نقش ضمیر غیرپرسشی، پیوند، مسندالیه، صفت، مفعول، قید زمان و قید شرط ظاهر شده است.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه (نویسنده مسئول)، khaniazar55@gmail.com

** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه، f.modarresi@urmia.ac.ir

*** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه، b.nozhat@urmia.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۰۵

کلیدواژه‌ها: دستور، واژه‌های شناور (مفردات)، خوارزمی، ارشادالمیریدین.

۱. مقدمه

واژه‌های شناور در دستور زبان فارسی واژه‌هایی اند که تحت عنوان صرفی خاصی دسته‌بندی نشده‌اند. در دستور زبان‌های سنتی با عنوان «مفردات» به این واژه‌ها اشاره شده است. در واقع این واژه‌ها، «اقلام واژگانی متفرقه‌ای هستند که علیرغم شکل ثابتی که دارند، عنوان صرفی ثابتی ندارند» (نوبهار، ۱۳۸۹: ۲۸۶). کاربرد این واژه‌ها به‌ویژه در متون ادبی گذشته بسیار بوده و از این رو تعیین معنای واقعی آن‌ها و در واقع تعبیرشان همواره «مشکلاتی را چه در تشخیص و چه در تولید و کاربرد خود برای سخنگویان زبان، معلمان دستور و دانشجویان ادبیات به وجود می‌آورند» (همان: ۲۸۶ و ۲۸۷). درحقیقت، اگر بر طبق دیدگاه‌های زبان‌شناسی به دستور زبان فارسی و به ویژه مبحث مفردات نظر کنیم، می‌توان گفت که این واژه‌ها به نوعی در حد فاصل موفولوژی (ساختواژه) و نحو در نوسان‌اند و مشخص نمودن معنای آنها مستلزم این است که در تحلیل، از حوزه ساختواژه فراتر رویم و روابط نحوی این واحدهای واژگانی را در کل جمله مورد توجه قرار دهیم. در واقع، محدود این واژگان، حوزه ساختواژه و نحو است. از این رو می‌توان این واژه‌ها را مقولاتی واژگانی - نحوی دانست. که باید «در ارتباط با دیگر عناصر جمله یعنی روابط نحوی در جمله سنجیده شوند تا آن که به مقوله خاصی نسبت داده شوند». (مدرسی، ۱۳۸۷: ۴۲۱).

تعداد واژه‌های شناور در زبان فارسی زیاد است. به ویژه در متون ادبی، کاربرد این واژه‌ها به دلیل ماهیت نثر قدیم فارسی فراوان است. وجود فراوان این واژه‌ها در نظم و نثر قدیم، یکی از عوامل دشواری در یافتن معنای جملات می‌تواند باشد. به گونه‌ای که معنای چنین واژه‌هایی در متون ادبی قدیم، نیازمند تعبیر و تفسیر و مهارت خاصی است.

۲. بیان مسئله

رساله ارشادالمیریدین تألیف شیخ حسین خوارزمی، عارف نامدار قرن نهم هجری، است. وی این رساله را در آداب سلوک و رفتارهایی که سالک باید از آن‌ها پیروی کند به رشته تحریر در آورده است. این رساله آن طور که بایسته است مود توجه پژوهندگان قرار نگرفته است،

خاصه از دیدگاه زبان‌شناسی و خاصه از نظر کاربرد واژه‌های شناور ما بر آنیم که کاربرد واژه‌های شناور (مفردات) را در این رساله مورد بررسی قرار گیرد.

۱.۲ پیشینه موضوع

مبحث واژه‌های شناور در برخی پژوهش‌ها تحت عنوان «مفردات» یاد شده و بررسی‌هایی درباره آن صورت گرفته است. استاد بهروز در چندین مقاله که در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز به چاپ رسانده تحت عنوان مفردات به این مبحث دستوری پرداخته و نوشته است: «دانستن معانی و انواع مفردات (اداوت و حروف) برای درک معانی جمله‌ها کمک بسیاری می‌کند. متأسفانه درباره مفردات زبان فارسی، تاکنون کار جامع و منظمی انجام نیافته است». (بهروز، ۱۳۴۸: ۱۱۳) بهروز تعداد این مفردات را بیشتر دانسته و حتی به حروفی چون «ب» و «و» نیز به عنوان مفردات اشاره کرده است. در برخی واژه‌های شناوری چون نیز «ا» (الف) تعداد معانی آن را تا هیجده مورد بر شمرده است. نوبهار تعدادی از این واژه‌ها را طی مقاله‌ای بررسی کرده و عنوان نموده: «با اینکه در برخی از کتاب‌های دستور از اینگونه واژه‌ها، به طور اجمالی ذکری شده ولی عنوان صرفی ویژه‌ای برای آنها تعیین نگردیده، یا اینکه به طور دقیق آن‌ها را در زمره یکی از اقسام کلام خاص (یعنی: اسم، صفت، ضمیر، فعل، قید، حرف و صوت) طبقه‌بندی نکرده اند». (نوبهار، ۱۳۷۳: ۵۱۵). مدرسی در فرهنگ زبان‌شناسی - دستوری خود به این مبحث پرداخته و شماری از این واژه‌ها را با مثال‌هایی توضیح داده است (رک: مدرسی، ۱۳۸۷: ۴۳۴-۴۲۱). نوبهار این واژه‌ها را با مثال‌های متعددی از نظم و نثر و همچنین زبان گفتاری و نوشتاری امروز ذیل سیزده عنوان بررسی کرده (رک: نوبهار، ۱۳۸۹: ۳۱۹-۲۸۶) و از «ا» (الف) به عنوان یکی از واژه‌های شناور ذکری به میان نیاورده است. در سایر کتاب‌های دستوری، مبحث مستقلی به چنین واژه‌هایی اختصاص نیافته و برخی از آنها مثل «هم»، «همه» و ... در ذیل عنوان نقش‌های دستوری دیگر بررسی شده‌اند و بررسی جامع و کاملی از این مبحث در کتاب‌های دستور زبان فارسی و زبان‌شناسی صورت نگرفته است. از سوی دیگر جای دارد که این مبحث بر طبق معیارهای زبان‌شناختی بررسی و تقسیم‌بندی‌های روشنی از آن‌ها ارائه گردد. نکته دیگر اینکه برای بررسی جامع‌تر این موضوع باید بررسی این واژه‌ها را در متون ادبی (مطالعه‌ای در زمانی) با بررسی آن‌ها در گفتار و نوشتار امروز (بررسی

همزمانی) جدا نمود. پژوهش حاضر سعی دارد که این مبحث را در یکی از متون مربوط به قرن نهم هجری (رساله ارشاد المریدین شیخ حسین خوارزمی) مورد کند و کاو قرار دهد.

۳. بحث و بررسی

قرن دهم در تاریخ ادبیات فارسی بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا در این قرن، شعرای نامدار و عرفای صاحب کمال فراوانی ظهور یافته اند؛ که هر کدام از آنان به نحوی در تاریخ ادب و عرفان ایرانی تأثیرگذار بوده و آثار فاخری از خود به یادگار نهاده اند. یکی از این صوفیان صاحب کمال اما گمنام این دوره از تاریخ تصوف ایران (سده دهم هجری) صوفی وارسته ای به نام شیخ «کمال الدین حسین بن شهاب الدین خوارزمی اندجانی» است.

کمال الدین حسین خوارزمی، یکی از برجسته‌ترین متصوفان ایرانی این سده است که در عرفان و تصوف مکتب خراسان بزرگ، صاحب نام و نشان بوده و از خلفای شیخ «حاجی محمد الخبوشانی» و از اقطاب سلسله «کبرویه ذهبیه همدانیه حسینیّه» می باشد که در عرفان و تصوف آثار گرانسنگی از خود به یادگار گذاشته است. یکی از آثار صوفیانه او رساله فخریه «ارشاد المریدین» است که در موضوع آداب سیر و سلوک، به نثری ساده و روان، در قالب یک دیباچه، چهار فصل و یک خاتمه به دست خود او به رشته تحریر درآمده است. این کتاب می تواند از جنبه‌های مختلف زبانشناسی مورد بررسی قرار گیرد که از نظر نشان دادن کاربرد زبان در سده نهم اهمیت دارد. ما در این پژوهش از نظر کاربرد واژه های شناور آن را مورد بررسی و مذاقه قرار می دهیم. از دیدگاه زبان‌شناختی در زیرشاخه ساختواژه می توان واژه‌های شناور را تکواژ (Morpheme) در نظر گرفت که مقید به روابط نحوی هستند. به این معنا که برای دانستن مقوله مربوط عناصر جمله یعنی رابطه نحوی ارزیابی شوند تا به مقوله خاصی نسبت داده شوند». (نوبهار، ۱۳۸۹: ۲۸۷). در بیشتر کتاب‌های دستوری و پژوهش‌های مرتبط، واژه های یاد شده بسته به معنایی که از آنها فهمیده می شود، ذیل یکی از اقسام کلمات قرار داده شده اند و در برخی از کتابها نیز از ذکر این واژه‌ها شاید به دلیل فراوان بودن آن و همچنین دقت و ظرافتی که در مشخص نمودن معنای آنها لازم است خودداری شده است. تعداد و شمار واژه‌های شناور، آن گونه که در کتاب‌های دستور زبان آمده، بسیار است. هرکدام از این واژه‌ها نیز «به تنهایی و به نوبه خود دارای گونه‌هایی هستند و همین گونه گونی بحث آن‌ها را بیش از پیش پیچیده و مفصل می نماید». (همان: ۲۸۷). متداول ترین واژه‌های شناور را می توان این موارد دانست:

«الف»، بس، بسی، تا، چند/ چندین، چنین/ چنان، چون/ چو/ همچون/ همچو، چه، دگر/ دیگر، که، مگر، هم، همه، هیچ و یک/ یکی.

۱.۳ (الف) «ا»

از جمله مفردات به شمار می‌رود که مفید معنی اطلاق یا اشباع، پاسخ، تعظیم، تفضیم، معنای حاصل مصدری، مبالغه و کثرت، دعا می‌باشد و گاه به جای تنوین نیز به کار می‌رود. از سوی دیگر به عنوان پسوند واژه ساز در صفت فاعلی مفید معنی قابلیت است. در رساله ارشاد المریدین زمانی در پایان واژه قرار می‌گیرد؛ رساننده معنای «کثرت و فراوانی» است:

فقر دریایی است موج و عمیق ای بسا کشتی که در وی شد غریق
(خوارزمی: ۳۹)

و گاهی کاربرد ندایی دارد، و در آخر اسم می‌آید. مانند «خداوندا»:
خداوندا تویی دانای حالم که اندر معصیت بس پایمالم
(همان: ۳۲)

کاربرد «ا» نیز نمونه‌های بسیاری در رساله ارشاد المریدین دارد.

۲.۳ بس / بسی

این دو مورد از واژه‌های شناور در دو نقش صفت مقدار و قید در زبان ادبی ظاهر می‌شوند. این دو واژه نیز در متن به کار رفته‌اند. در برخی موارد به عنوان قید مقدار استفاده شده و مفید معنای کثرت است که این مفهوم را به مسند جمله اضافه می‌کند:

خداوندا تویی دانای حالم که اندر این معصیت بس پایمالم
(همان: ۳۲)

در موارد دیگر صفت مقدار شمارشی است که همراه با اسم آمده است:

به جستجوی تو هر سو دویدم ز سودای تو بس راهی بریدم
(همان: ۳۲)

- «اگرچه در مکه بسی کسان بودند که به حسب صورت از رسول صلی الله علیه و سلم - فقیرتر بودند...» (همان: ۴۰).
- «فرمود که بسی وقت بود که می خواستم که این علم با تو بیاموزم» (همان: ۴۹).
- واژه بسی نیز در موارد کم در متن به کار رفته است:
- «بسی ترددات درینجا پیش آید که آیا این شخص کامل هست یا نی؟» (همان: ۵۵).

۳.۳ تا

حرف «تا» نیز یکی از واژه‌های شناور است. در زبان محاوره و زبان مکتوب به صورت برخی از گونه‌های واژگانی از قبیل حرف اضافه، پیوند و حتی عملکرد [نقش] یک جمله ظاهر می شود.

در نقش حروف اضافه، از جمله حروف اضافه ساده‌ای است که در رساله ارشادالمیریدین به کار رفته است. حرف تا در بیشتر موارد در متن این رساله، با بسامد بالایی کاربرد یافته است. کاربردهای این واژه در متن حاضر به موارد حرف اضافه، حرف ربط وابستگی، قید منظور (علت) و قید زمان منحصر می شود.

۱.۳.۳ کاربرد در نقش حرف اضافه

گاهی «تا» به عنوان حرف اضافه، رساننده معنای نهایت است. کاربرد این واژه به چندین مورد منحصر می شود:

از آن زمان که می ز جام او خوردم بگشت تا به ابد، مستیم ز لذت او
(همان: ۳۵)

- «و این طریق امانت تا این زمان که بر وجه استمرار به این بنده رسیده است»
(همان: ۵۰)

- «از این زمان تا به حضرت [صلی الله علیه و سلم] چنانکه ذکر کرده شد» (همان: ۵۳).

- «... تا آخر چنان شد که گفت...» (همان: ۷۲).

- «اول لفظ «لا» را که از ناف تا سینه می کشد نفی شیطان می کند...» (همان: ۷۹).

۲.۳.۳ کاربرد در نقش حرف ربط وابستگی

«تا» به این معنی کاربرد بیشتری در متن دارد و از بسامد بالایی برخوردار است. در این معنا، «در آغاز جمله‌ای می‌آید و آن را به جمله دیگر وابسته می‌کند ... جمله وابسته را به عنصر غیرقیدی و گاه به قید تأویل می‌نماید (مدرسی، ۱۳۸۷: ۴۲۴).

۳.۳.۳ کاربرد در نقش قید منظور (علت)

- «در میدان ارادت می‌راند تا به چوگان هدایت عظمی و اعانت همت والای آن مقتدا، گوی سعادت را به سر حد عنایت ابد و دولت سرمد رساند» (خوارزمی: ۳۴).
- «بر وجه ایجاز و اختصار بالفاظ واضح درین رساله مسطور گردانیده شد تا طالبان را وثیقه عمل باشد» (همان: ۳۶).
- «پس سالک باید که همیشه سعی نماید تا غشایش انفسی را به آتش دریافت در بوتّه مجاهده مصفی و مزکی گرداند تا از رقیّت نفس خلاصی یابد» (همان: ۴۲).
- «هرچه به خاطرش رسد، زود زود نگوید تا دلگیر نگردد» (همان: ۷۲).
- «همیشه سعی کند تا به اعمال و افعال، مقبول طبع شیخ گردد» (همان: ۷۲).
- «در ابتدا خاموشی پیشه خود سازد تا گوهر معنی در صدف دل او پرورش یافته به کمال برسد» (همان: ۷۴).
- «اثر هر ذکری را به دل رساند تا دل ذاکر گردد» (همان: ۸۰).

همچنین در صفحه‌های ۳۴، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۵۴، ۶۱، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۳، ۸۴ و ۸۵ به کار رفته است.

۴.۳.۳ کاربرد در نقش قید زمان

به این معنا، نیز در متن از بسامد بالایی برخوردار است.

- که قطره تا صدف را درنیابد نگردد گوهر و روشن نتابد
(همان: ۴۲)
- «ای عزیز! باید دانست که طالب تا جمیع بند و پیوند نفس را نشکند و به بال همت پروازی کرده از عقبات هوا و هوس در نگذرد...» (همان: ۴۳).

- عشق آن نبود که عاقبت زو برهند تا پای مراد بر سر غم نهند
(همان: ۴۴)

- تا عشق تو اندر دل ویران من است اقبال سعادتست که در شأن من است
(همان: ۴۴)

- «زیرا که تا از ان عالم او را غفلت نشود، بدین ظلمت آباد بدن روح او را تعلق و آرام نشود» (همان: ۵۴).

- «به توجه تمام به ملاحظه معنی مشغول شود تا آفتاب بر آید» (همان: ۶۴).

- «تا محبت شیخ در دل او بود، امید قبول توبه است» (همان: ۷۴).

- «زیرا که تا جویبار باطن مرید به دریای باطن شیخ پیوسته نباشد، از آب آن قطره درین جویبار نرسد» (همان: ۸۴).

- «آنها که قدم در دایره عشق می نهند تا از سر جان نگذرند در حرم سرای سلطان عشق محرم نگردند» (همان: ۴۴).

همچنین در صفحه‌های ۵۴، ۶۱، ۶۵، ۶۸، ۶۹ و ۸۵ نمونه‌های بسیاری می‌توان یافت.

۵.۳.۳ کاربرد در نقش جمله پایه (در مفهوم «بینیم که»)

در متن به این معنا تنها یک مورد را می‌توان یافت:

- «... تا تخم ارادت از خرمن کدام صعب دولت در مزرعه باطن او می افتد»
(همان: ۵۵).

۴.۳ چند / چندین

این دو واژه شناور به عنوان قید پرسش، صفت پرسشی، ضمیر پرسشی و صفت مبهم به کار می‌روند. در متن ارشادالمیریدین کاربرد کمتری دارد. تنها در نقش صفت مبهم به کار رفته‌است. به ذکر چند نمونه اکتفا می‌شود:

- «ورقی چند از حالات مجربه اوان طلب خویش و شرایط و آدابی که موقوف علیه سلوک سالکان و روش عارفان است بر وجه ایجاز و اختصار...» (همان: ۳۶).

- «طایفه مدعیان بوالهوس با چندین تعلق و تعین و خیالات فاسده...» (همان: ۳۸).

- «باید بداند که این چندین هزار عقبه مهلکه و امراض و علل که پیدا شده ...» (همان: ۵۴).

۵.۳ چنین / چنان

به عنوان ضمیر، صفت و قید در جمله ایفای نقش می‌کنند. به عنوان صفت و ضمیر در متن نیز به کار رفته‌است:

۱.۵.۳ کاربرد در نقش صفت

- «طایفه مدعیان بوالهوس با چندین تعلق و تعین و خیالات فاسده چنین گمان ببرند ...» (همان: ۳۸).

جناب عشق بس عالی ست موسی همتی باید که نتوان بر چنان طوری شدن بی همت والا (همان: ۳۹)

- «... و این چنین حبس حواس نظر به حال مبتدیان است» (همان: ۷۶).

۲.۵.۳ کاربرد در نقش ضمیر

- «و پیغامبر صلی الله علیه و سلم نیز چنین فرموده است...» (همان: ۶۱).

- «تا آخر چنان شد که گفت...» (همان: ۷۲).

- «حضرت شیخ فریدالدین عطار چنین فرموده ند...» (همان: ۷۴).

- «آنگاه سلام کند و گوید چنین و چنان دیده شد و نگوید که چنین دیدم» (همان: ۷۸).

۶.۳ چون / چو؛ همچون / همچو

در نقش پیوند، حرف اضافه، صفت پرسشی، قید پرسش و اسم (در ساخت صفت مرکب) می‌توانند نقش بپذیرند. این واژه‌ها در متن کاربرد فراوانی دارند و با بسامد بالایی به کار رفته‌اند. در سه نقش قید پرسشی، حرف پیوند و حرف اضافه در متن آمده‌اند.

۱.۶.۳ کاربرد در نقش قید پرسشی

در این کاربرد واژه چون به معنی «چرا» و «چگونه» به کار می‌رود» (نوبهار، ۱۳۸۹: ۳۱۷). به این معنی می‌توان کاربردهایی را در متن یافت:

تو دانایی بهر راز نهانم که اندر حیرتت چون سوخت جانم
(خوارزمی: ۳۱)

- «او را به خود آگاهی نیست با دیگری چون تواند پرداخت و رهنمونی کرد؟» (همان: ۶۰).

- «اگر درویشی را این چنین مشکل شود، از آن چون گذرد؟» (همان: ۷۲).

۲.۶.۳ کاربرد در نقش حرف پیوند

با این معنا در متن دارای بسامد زیادی است. در واقع در بیشتر موارد به این معنا استفاده شده است. چون و نظایر آن در این جایگاه از حروف ربط وابسته ساز جمله‌های قیدی است و در معنی زیرا که، هنگامی که، اگر، به علت اینکه، از آن جایی که و... به کار رفته است. به چندین مورد اشاره می‌شود:

چو سر دادی مرا اندر بیابان جدا انداختی از خویش و یاران
(همان: ۳۲)

- «چو مبشر سعادت ابدی منشور «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» را بر توقیع «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء» به نام این بنده مسجل ساخت» (همان: ۳۵).

- «چون به اذن الله از انفاس طیبه مقتدا به ارشاد طالبان الله و سوختگان شراره آه مؤمور گشت...» (همان: ۳۵).

- «چون باز مقبول دل شیخ گردد همه او را قبول کند» (همان: ۳۵).

چون به عزم جانم سپاری اندرین میدان رود درد او را هر زمان از دوست صد درمان رسد
(همان: ۴۴)

- «چون مکدر و صافی به هم رسند، کدورت در صافی زود تأثیر کند» (همان: ۵۳).

- «چون حق - تعالی - به صفت مریدی خود بر باطن آن بنده تجلی کند» (همان: ۵۵).

۳.۶.۳ کاربرد در نقش حرف اضافه

در این معنا کاربرد کمتری در متن دارد.

ز جام طرب جرعه نوشان همه چو بلبل ز عشقش خروشان همه
(همان: ۳۵)

- «و در دست اراده شیخ همچو میّت باشد در دست غسال» (همان: ۴۱).

- «زیرا هر صفتی از صفات او بر وجه کمال است همچو ذات او» (همان: ۷۰).

و همچنین در صفحه‌های ۵۸، ۵۹، ۷۷، ۸۰ و ۸۵ به کار رفته است.

۷.۳ چه

«یکی از مفردات پرکاربرد زبان فارسی است که عملکردهای آن به صورت صفت، ضمیر، قید، پیوند یا بخشی از پیوند ظاهر می‌شود» (نوبهار، ۱۳۸۹: ۲۹۸). در متن رساله حاضر، کاربرد کمتری دارد و به دو مورد منحصر می‌شود:

۱.۷.۳ کاربرد در نقش صفت تعجبی

چه دولتی! که به پابوس او رسیدم من که سرفراز دو عالم شدم به دولت او
(خوارزمی: ۳۵)

۲.۷.۳ کاربرد در نقش ضمیر پرسشی

از شیخ و مریدشان چه پرسی؟ دجال و خرنده به عرش و کرسی
(همان: ۵۵)

۸.۳ دیگر / دیگر

این سه واژه شناور که به یک معنا هستند، در نقش‌های قید تکرار، قید نفی، قید زمان، قید ترتیب، ضمیر مبهم، صفت مبهم به کار می‌روند.

در متن رساله کاربردهایی چون صفت مبهم، ضمیر مبهم، قید زمان و قید ترتیب دارد.

۱.۸.۳ کاربرد در نقش صفت مبهم

- «هیچ نصیب ندارند از آن دو علم دیگر» (همان: ۴۷).
- «بگوی مر این کلمات را ده بار دگر باز سر به سجده نه و...» (همان: ۶۶).
- «شرط دیگر آنکه خوردنی و پوشیدنی را از وجه حلال ساخته، حد وسط را در خوردن و پوشیدن مرعی دارد» (همان: ۷۱).

۲.۸.۳ کاربرد در نقش ضمیر مبهم

- «در طریق به ارشاد مجاز گشته باشد و او نیز دیگری را به همین طریق به کمال رسانیده ...» (همان: ۵۲). در نقش مفعول به کار رفته است.
- «او هنوز خود از فراز و نشیب راه اطلاع نیافته دیگری را چون تواند رهبری کردن؟» (همان: ۶۰). در نقش متمم به کار رفته است.
- «او را به خود آگاهی نیست با دیگری چون تواند پرداخت و رهنمونی کرد؟» (همان: ۶۰). در نقش متمم آمده است.

۳.۸.۳ کاربرد در نقش قید زمان

- «و از اینجا سیر سالکان و طیران عارفان را دیگر نهایی نیست» (همان: ۵۹).
- قطره چون در بحر کل افتاد و فانی شد ز خویش اسم اعظم خوان دگر او را و بحر بیکران (همان: ۵۹).
- «به غیر از ادای فرایض به جماعت و تجدید وضو، دیگر از خلوت بیرون نیاید» (همان: ۷۶).

۴.۸.۳ کاربرد در نقش قید ترتیب

- «و دیگر آنکه جمیع بندگان خدا از اهل زمین و آسمان او را دوست دارند بی اختیار» (همان: ۶۰).
- «دیگر آنکه مبرا گردد از جمیع صفات رذلیه و محلّی شود به اخلاق حمیده» (همان: ۶۱).
- «دیگر آنکه مبتدیان را به خدمت اقدام می باید نمود» (همان: ۷۲).

- «دیگر از شرایط ذکر آن است که مربع روی به قبله بنشیند» (همان: ۷۹).

۹.۳ که

«واژه که از مفردات پرکاربرد زبان فارسی است که به صورت چندین گونه واژگانی مختلف در جمله‌های فارسی به کار می‌رود. این گونه‌ها عبارت‌اند از: ضمیر، قید، حرف اضافه و حرف ربط» (نوبهار، ۱۳۸۹: ۲۸۸). پر بسامدترین واژه شناور در متن این رساله است. به عنوان ضمیر غیر پرسشی، پیوند و وابستگی، صفت و قید علت به کار رفته است که در ادامه به هر کدام از موارد اشاره می‌شود:

۱.۹.۳ کاربرد در نقش ضمیر غیر پرسشی

واژه «که» در جایگاه ضمیر غیر پرسشی با صفت مبهم (هر) همراه است. با این کاربرد در متن ارشاد المریدین چندین بار به کار رفته است:

هرکه عاشق دیدیش معشوق دان کوبه نسبت هست هم این و هم آن
(خوارزمی، ۷۰).

- «هرکه خواهد که بداند حق سبجانه و تعالی - او را دوست می‌دارد یا نی؟ نظر بر دل خود کند» (همان: ۷۰).

هرکه او در عشق صادق آمده است بر سرش معشوق عاشق آمده است
(همان: ۴۵)

- «پس هرکه ذره عقل دارد باید بداند که...» (همان: ۵۴).

بر تخت وجود، هر که شاهنشاه است او را سوی عالم حقیقت راه است
(همان: ۸۳).

۲.۹.۳ کاربرد در نقش پیوند و وابستگی

یکی از کاربردهای «که» این است که این واژه به جمله‌ای افزوده شده و آن را وابسته جمله دیگر می‌کند. جمله وابسته به خاطر وجود این وابسته ساز، به اسم، صفت و یا قید تأویل می‌یابد و به عنوان جزء سازنده‌ای از جمله پایه در می‌آید، این نوع «که» که گاهی نیز

حذف می شود نسبت به انواع دیگر «که» کاربرد بیشتری دارد. کاربرد این نوع «که» در متن رساله ارشادالمیریدین فراوان است. جمله بعد از که از آن به «بند موصولی» نیز تعبیر می شود، که نقش های متعدد نحوی هم می پذیرد از جمله:

۱.۲.۹.۳ در نقش مسندالیهی

صدف بیاید و باران و بحر چندین سال هنوز مقرر نیست که می شود یا نه (همان: ۴۲).

- «اما طالب باید که در طلب کیمیای سعادت بجد و اهتمام باشد» (همان: ۴۴).
- «... و باید که قلاوُز راه خود، شریعت مصطفوی را - صلی الله علیه و سلم - ساخته، قدم از مذهب اهل سنت و جاعت بیرون نهد» (همان: ۴۵).
- «پس بر همه مؤمنان واجب است که زمام متابعت را نگسلند» (همان: ۴۵).
- «ای عزیز! باید که به مجرد دانستن علوم قالی قانع شده، غافل نشینی» (همان: ۴۶).
- «همچنین در خبر است که «أشد الناس عذاباً عالمٌ لم ينفعه علمه...»» (همان: ۴۸).
- «پس غبن عظیم است که علم که دلیل نجات است سبب هلاک شود» (همان: ۴۸).
- «پس بر همه مؤمنان واجب است که مقصد و معاد اصلی خود که آن معرفت الله است از معنی خود طلبند» (همان: ۵۲).

همچنین در صفحه های ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۱، ۷۰، ۷۱، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۲، ۸۴ و ۸۵ به کار رفته است.

۲.۲.۹.۳ در نقش صفتی

کسانی کاندرین درگاه بودند ز اسرار خدا آگاه بودند (همان: ۳۴)

- «جمعی کثیری از اخوان صدق و صفا و طالبان خدا و سالکان راه ولا و مسترشدان طریق علا از اصناف انسان که خلاصه عالمیاند» (همان: ۳۵).
- «طایفه که کوس دولت ایشان را در طارم اعلی زده اند...» (همان: ۳۸).
- «پس هر وقت که فقیر به مرتبه رسد که او را ملکی نماند...» (همان: ۴۰).

- «کسان بودند که به حسب صورت از رسول -صلی الله علیه و سلم- فقیرتر بودند...» (همان: ۴۰).

- «پس چنین کسی که به چنین فقر متحقق شده باشد سید دنیا و آخرت باشد» (همان: ۴۱).

- «...راجع است به همان معنی که در بیان حدیث اول گفته شد» (همان: ۴۱).
نه هر صدف که درو ریخت قطره باران درون سینه او گشت جای دردانه (همان: ۴۲).

- «... آن‌ها که قدم در دایره عشق می نهند...» (همان: ۴۳).
تا عشق تو اندر دل ویران من است اقبال سعادتست که در شان من است (همان: ۴۴)

آن روز که طالب جمال تو شدم شبها همه با فکر و خیال تو شدم (همان: ۴۴)

- «... مسکن آن کسانی است که به مقتضی «مَنْ يُطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» گردن اطاعت در فرمان متابعت درآورده ...» (همان: ۴۵). همچنین در صفحه‌های ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱ و ۸۲ به کار رفته است.

۳.۲.۹.۳ در نقش مفعولی

- «چنین گوید عبدالمفتقر الی الله الغنی المؤثق بالشریعه النبوی حسین الخوارزمی - بلغه الله اقصى الامانی - که این بنده ...» (همان: ۳۱).

به دل گفتم که رستی از غم و درد همین است منزل مردانه مرد (همان: ۳۳).

- «باید دانست که هیچ طالب در ظلمت بیابان تحیر بی اقتباس مشکات جذبات و مواجید، راه نتواند برد» (همان: ۳۹).

- «ای عزیز! بدان که فقراء فقر حقیقی ازین دولت به مقام یکتایی رسند...» (همان: ۴۱).

- «ای عزیز! باید دانست که طالب تا جمیع بند و پیوند نفس را نشکند، و به بال همت پروازی کرده، از عقبات هوا و هوس نگذرد به هیچ مقصودی نرسد» (همان: ۴۳).
 - «ای عزیز! بدان که ملک عریض «و جَنَّهُ عرضها السموات و الارض» مسکن آن کسانی است که...» (همان: ۴۵).
 - «بدان ای عزیز! که مراد ازین متابعت کمال تبعیت است» (همان: ۴۵).
 - «خوش وقت شد و فرمود که بسی وقت بود که می خواستم که این علم را با تو بیاموزم» (همان: ۴۹).
 - «بدان - ایدک الله بنصره - که اهم مهمات مؤمنان را فرمان برداری حق است» (همان: ۵۲).
 - «بدان - ارشدک الله به نوره - که چون طالب در حصن حصین مبیعت شیخ کامل مکمل درآید...» (همان: ۵۸).
 - «چنانکه حضرت شیخ کبیر - قدس سره - فرموده است که واصلان به حضرت اقدس احدیت من بعض الوجوه بر سه قسم اند...» (همان: ۵۹).
- و همچنین در صفحه‌های ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰ و ۸۱ به کار رفته است.

۴.۳.۹.۳ در نقش قید عِلَّت

- کنون کارم به من مگذار یکدم که از لطفت برون آیم ازین غم (همان: ۳۲).
- تو و گلزار خویش ای باغبان! ما و سرکویی که آب روی صد گلزار می بخشد خس و خارس (همان: ۳۳).
- بگوش اندر ریاضت ای برادر! که تاییبی مراد خویش ازین در (همان: ۳۴).
- چه دولتی! که به پابوس او رسیدم من که سرفراز دو عالم شدم به دولت او (همان: ۳۵).
- حسینی از کرم دوست نا امید مباش که نا امید نشد کس ز فضل و رحمت او

(همان: ۳۵).

- «و به زبان طعن علاوه نیفزاید که اولی الناس اول الناسی...» (همان: ۳۶).

جناب عشق بس عالی ست موسی همتی باید که نتوان بر چنان طوری شدن بی همت والا

(همان: ۳۹).

همره بیگانه اینجا در میا کاندرو نتوان شدن بی آشنا

(همان: ۳۹).

- «پس او را رسد که بر کاینات فخر کند که رسول علیه الصلوه و السلام- به این فقر فخر کرده است» (همان: ۴۰).

- «هرچگاه اضافات ساقط شد، توحید ثابت گشت که التوحید اسقاط الإضافات...» (همان: ۴۰).

که قطره تا صدف را درنیاید نگردد گوهر و روشن نتابد

(همان: ۴۲).

- «تا از رقیق نفس خلاصی یابد که حریت عبارت از آن است...» (همان: ۴۲).

- «در طلب کیمیای سعادت بجد و اهتمام باشد که پیغامبر- صلی الله علیه و سلم- گفته اند: من طلب شیئاً و جدّ وجد» (همان: ۴۴).

- «از روش اهل بدعت و ضلالت تباعد و تبرا کند که هرگز هیچ کس از اهل بدعت به درجه کمال انسانی نرسیده است» (همان: ۴۴).

- «پس کمال شریعت، به عمل آوردن اوست که طریقت عبارت از آن است» (همان: ۴۴).

در صفحه‌های ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲،

۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۴ و ۸۵ نیز می‌توان مواردی یافت.

۵.۳.۹.۳ در نقش قید زمان

در این مورد اکثر اوقات همراه با اسم زمان است.

- «که ناگاه از نسایم ریاض و انفحات فیاض احوال و مقامات ایشان شمه به مشام جان رسید...» (همان: ۳۱).

- «که ناگاه از مشرق هدایت آن مرشد طریقت و مخزن اسرار حقیقت و مظهر انوار ولایت و...» (همان: ۳۳).
- بلا و رنج و محتتها کشیدم که بالآخر به اهل دل رسیدم (همان: ۳۳).
- «پس هر وقت که فقیر به مرتبه رسد...» (همان: ۴۰).
- اساس کار وقتی محکم افتاد که موسی را خضر می گردد استاد (همان: ۴۲).
- «تا این زمان که بر وجه استمرار به بنده رسیده است» (همان: ۵۰).
- «در اول طلب که حرارت غالب است، اصلاً از صحبت و ملازمت شیخ خود جدا نشود» (همان: ۷۴).
- «و این به سبب آن است که چون این کلمه را در قیامت در یک پله ترازوی نهند هرچند در پله دیگر از گناهان که مادون شرک است نهاده شود به اسم «الله» مقاومت نکند» (همان: ۸۰).

۶.۳.۹.۳ در نقش قید شرط

- «و میان عقل و علم تلازم واقع است که اگر به عقل امتیاز کند میان صلاح و فساد دنیوی این مشترک است...» (همان: ۴۶).
- «که چون تقصیر کند و در حرارت و ندامت او فتوری شود، راه رفتن بدو دشوار شود» (همان: ۷۴).
- «که اگر همه انبیا و اولیا به تدارک آن سعی نمایند، او را اصلاح نتوانند کرد» (همان: ۸۵).

۱۰.۳ مگر

- «مگر» از واژه های شناور است که در نقش قید تردید، استثنا، پرسش و نیز حرف اضافه ظاهر می شود. این واژه با سه کاربرد در متن به کار رفته است: قید تردید، حرف اضافه و قید استثنا.

۱.۱۰.۳ کاربرد به عنوان قید تردید

اندردین دریای پرخوف و خطر دامن نوحی به دست آری مگر
(همان: ۳۹).

۲.۱۰.۳ کاربرد در نقش حرف اضافه

- «... که هرگز هیچ کس از اهل بدعت به درجه کمال انسانی نرسیده است مگر از راه توبه و متابعت شریعت» (همان: ۴۵).
- «و چون شیخ از او سخن پرسد و جواب گوید مگر وقتی که شیخ گوید بر مخیز» (همان: ۷۲).
- «که این معنی فایده‌مندتر است و آن این است که نمی‌خواهم هیچ چیز مگر خدای را» (همان: ۷۹).
- «یعنی هیچ موجودی نیست در باطن مگر خدای» (همان: ۷۹).

۳.۱۰.۳ کاربرد به عنوان قید استثناء

- «آنکس به عمل ثقلین مقبول نمی‌گردد و به تدارک جمیع انبیاء و اولیا اصلاح نپذیرد مگر باز رجوع کند» (همان: ۴۱).

۱۱-۳ هم

از دیگر واژه‌های شناور است که به صورت پیوند همپایگی در دو یا چند جمله همپایه، ضمیر مبهم و قید افزایش به کار می‌رود (رک: نوبهار، ۱۳۸۹: ۳۰۶ و ۳۰۷).

هم قصه ناموده دانسی هم نامه نانشسته خوانی
(نظامی، به نقل از نوبهار، ۱۳۸۹: ۳۰۶)

در متن به صورت واژه پیوند همپایگی یک یا چند جمله و همچنین قید افزایش به کار رفته است:

۱.۱۱.۳ کاربرد در نقش پیوند همپایگی یک یا چند جمله

مراد از فقر آن می دان که کرده فخر پیغمبر که مستغرق شود در حق و مستغنی هم از کونین (خوارزمی: ۴۰)

جذب آب است این عطش در جان ما ما از آن او و او هم زان ما (همان: ۴۰)

۲.۱۱.۳ کاربرد در نقش قید افزایش (از گروه قید استثنا)

(همان: ۳۴)

من هم بنهم قاعده ای در ره عشق تا بی قدمان قدم درین ره نهند (همان: ۴۴)

هان ای گدای برخیز ما هم بکنیم امروز بازار لطف خود را بهر تو تیز دوران (همان: ۴۴)

تشنگان گر آب جویند از جهان آب هم جوید به عالم تشنگان (همان: ۷۱)

تشنه می نالد که کو آب گوارا! آب هم نالد که کو آن آب خوارا! (همان: ۷۱)

۱۲.۳ همه

واژه «همه» سه کاربرد معنایی در متن حاضر دارد: صفت مبهم، ضمیر مبهم و قید.

۱.۱۲.۳ کاربرد در نقش صفت مبهم

- «پس بر همه مؤمنان واجب است که مقصد و معاد اصلی خود که آن معرفت الله است از معنی خود طلبند» (همان: ۲۵)

- «پس بر همه کس واجب است که دست ارادت در دامن هدایت او زنند...» (همان: ۵۳).

- «... در همه آفاق ندا در دهند که الا ان الاولیا الله لاخوف علیهم و لاهم یحزنون» (همان: ۵۹).
- «تواضع و نیازمندی با همه کس شعار خود سازد» (همان: ۷۳).
- «پس موسی -علیه السلام- گفت ای پروردگار من! همه بندگان تو می گویند این را» (همان: ۸۱).
- «اگر همه انبیا و اولیا به تدارک آن سعی نمایند او را اصلاح نتواند کرد» (همان: ۸۴).

۲.۱۲.۳ کاربرد در نقش ضمیر مبهم

- «مقبول یکی ازین طایفه مقبول همه است و مردود یکی مردود همه است» (همان: ۴۱).
- «چون باز مقبول دل شیخ گردد همه او را قبول کنند» (همان: ۴۱).
- «همه را در فرمان آورده سرهنگ وار بود و نابود خود را باخته» (همان: ۵۸).
- «یعنی هر چه در سر داشتیم از هوا و هوس و تمنا و خیال همه را در طلب و توجه بیفکنم» (همان: ۸۳).

۳.۱۲.۳ کاربرد در نقش قید

- درد و ستم و جفا و اندوه و بلا صد شکر که اینها همه در جان من است (همان: ۴۴)
- آن روز که طالب جمال تو شدم شب‌ها همه با فکر و خیال تو شدم (همان: ۴۴)
- هرچند که عیب بیش بینی نقصان همه سوی خویش بینی (همان: ۸۵)

۱۳.۳ هیچ

در نقش‌های صفت مبهم و قید نفی به کار رفته است:

۱.۱۳.۳ کاربرد «هیچ» در نقش صفت مبهم

بشد عمر و نکرده هیچ کاری به جز تقصیر و جرم بی‌شماری

(همان: ۳۲)

- «باید دانست که هیچ طالب در ظلمت بیابان تحیر بی‌اقتباس مشکات جذبات و

مواجید، راه نتواند برد» (همان: ۳۹).

- «لیکن عدم تملک را معنی آن است که فقیر را هیچ چیز نباشد» (همان: ۴۰).

- «... که هرگز هیچ کسی از اهل بدعت به درجه کمال انسانی نرسیده است» (همان:

۴۵).

۲.۱۳.۳ کاربرد در نقش قید نفی

- «آنها که تقلیل را به مرتبه ای رسانند که اندک خورند یا هیچ نخورند» (همان: ۷۷).

- «چون قول راست نبود فعل راست نبود و او را هیچ کمال میسر نخواهد شد» (همان:

۷۸).

۱۴.۳ یک / یکی

این دو واژه شناور می‌توانند به عنوان ضمیر مبهم، ضمیر شمارشی، صفت شمارشی و قید

نقش پذیرند. این دو واژه کاربرد کمی در متن دارند و کاربرد آنها به ضمیر مبهم و ضمیر

شمارشی، قید و صفت شمارشی منحصر می‌گردد:

۱.۱۴.۳ کاربرد در نقش ضمیر مبهم

- «... و مردود یکی مردود همه است» (همان: ۴۱).

- پیوسته ز درد دل خود نال «حسینی» باشد که ز صد ناله یکی کارگر افتد

(همان: ۳۳)

۲.۱۴.۳ کاربرد در نقش ضمیر شمارشی

سالها بردند مردان انتظار تا یکی آگاه باشد از صد هزار

(همان: ۳۸)

- «یکی از مشایخ ظاهر گردد چون او را بیابد و داعیه توبه کردن در باطن او پیدا شود زود سعی توبه کردن کند» (همان: ۵۵).
- «باید که اگر شیخ صد بار مرید را رد کند، مرید پیوند دل محکم تر سازد که صد رد پیر، مرید را چندان نبود که یک رد مرید شیخ را» (همان: ۸۴).

۳.۱۴.۳ کاربرد در نقش قید

- ز من ای دوست! این یک نکته بپذیر برو فتراک صاحب دولتی گیر (همان: ۴۲)
- یک لحظه زیاد دوست غافل منشین او خواه ترا یاد کن و خواه مکن (همان: ۴۴)
- «به یک معنی عبارت ازین طایفه است که از نتیجه عمل عالم به علم ربانی شده اند» (همان: ۴۶)

۴.۱۴.۳ کاربرد در نقش صفت شمارشی

- هیچ بانگ کف زدن نآید بدر از یکی دست تو بی دست دگر (همان: ۷۰)
- «و آن خلوت است که جای یک کس بود که در وقت نماز گزاردن در زحمت نیفتد» (همان: ۷۵).
- «باید که یک دم بی وضو نباشد زیرا که دوام وضو شعار مؤمنان است» (همان: ۷۶).

۵. نتیجه گیری

واژه‌های شناور یا آنچه در دستور زبان‌های سنتی تحت عنوان «مفردات» از آن‌ها یاد می‌شود، به واژه‌هایی اطلاق می‌شود که نمی‌توان بدون توجه به روابط و نقش آن‌ها با سایر ارکان جمله برای آن‌ها عنوان صرفی خاصی متصور شد. به لحاظ زبان‌شناختی و با توجه به ساختار زبان فارسی، این واژه‌ها بین حوزه ساختواژه زبان فارسی و نحو در نوسان هستند. از این جهت که واژه‌اند به حوزه ساختواژه مربوطند و از این حیث که تعیین نقش

آن‌ها مستلزم توجه و دقت در روابط نحوی حاکم بر جمله است، در حوزه نحو قرار می‌گیرند. در واقع می‌توان چنین واژه‌هایی را مقوله‌ها یا اجزایی ساختواژی- نحوی دانست. در دستور زبان‌های سنتی توجه کافی به این نوع واژه‌ها نشده است. شاید به دلیل پیچیدگی تعیین نقش آن‌ها و از سوی دیگر، فراوان بودن تعدادشان. در مقاله حاضر سعی شد تا این واژه‌ها در متن رساله ارشاد المریدین بررسی شود. ارشاد المریدین رساله‌ای تألیف شیخ حسین خوارزمی - عارف قرن نهم هجری - است که با نثری ساده و روان، برای راهنمایی و هدایت سالکان و مریدان نگاشته شده است. بررسی حاضر نشان می‌دهد که واژه‌های بس/ بسی، تا، چند/ چندین، چنین/ چنان، چون/ چو، همچو/ همچون، چه، دگر/ دیگر، که، مگر، هم، همه، هیچ، یکی/ یکی از واژه‌های شناوری هستند که در این متن به کار رفته‌اند. بیشتر این واژه‌ها نقش‌های دستوری متفاوتی را در متن پذیرفته‌اند. از جمله قید (در انواع پرسش، منظور، زمان، شرط، استثنا، تردید، افزایش، نفی و ترتیب)، صفت (در انواع مقدار، پرسشی، مبهم و تعجبی)، حرف اضافه، مسندالیه، همپایگی، ضمیر (در انواع مبهم، پرسشی، غیرپرسشی و شمارشی) به کار رفته‌اند. در این میان می‌توان پرکاربردترین واژه شناور ارشاد المریدین را واژه «که» دانست. جمله بعد از واژه شناور «که» نیز نقش‌های متعددی پذیرفته است. از آن میان می‌توان به نقش ضمیر غیرپرسشی، پیوند، مسندالیه، صفت، مفعول، قید زمان و قید شرط اشاره کرد.

کتاب‌نامه

- بهروز، اکبر (۱۳۴۸)، «معانی و انواع مفردات زبان فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تبریز، سال بیست و یکم، شماره دوم و سوم، شماره پیاپی ۹۰ و ۹۱، صص ۱۱۳-۱۲۰.
- _____ (۱۳۵۵ الف)، «انواع و معانی مفردات زبان فارسی؛ «الف»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تبریز، شماره ۱۱۷، صص ۱۳۰-۱۱۳.
- _____ (۱۳۵۵ ب)، «انواع و معانی مفردات زبان فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تبریز، شماره ۱۱۸، صص ۲۷۶-۲۶۳.
- خوارزمی، شیخ حسین (زیرچاپ)، ارشاد المریدین، به تصحیح فاطمه مدرسی و آ. خانی. طباطبایی، علالدین (۱۳۹۵)، فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، چاپ اول، تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.
- مدرسی، فاطمه (۱۳۸۷)، از واج تا جمله؛ فرهنگ زبان‌شناسی - دستوری، چاپ دوم، تهران: انتشارات چاپار.

بررسی واژه‌های شناور در رسالهٔ «ارشاد المریدین» کمال‌الدین ... ۴۳

نوبهار، مهرانگیز (۱۳۷۳)، «مفردات یا عناصر شناور در زبان فارسی»، در مجموعه مقالات دومین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی، به کوشش سید علی میرعمادی، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، صص ۵۲۹-۵۱۳.

_____ (۱۳۸۹)، دستور کاربردی زبان فارسی، چاپ اول، تهران: انتشارات رهنما.

